

## موانع فزاینده منطقه‌گرایی درون‌زا در خاورمیانه از منظر مکتب کپنهاگ

سید محمد حسینی \*

### چکیده

این مقاله در نظر دارد با بهره از نظریه امنیتی کپنهاگ به عوامل مؤثر بر منطقه‌گرایی درون‌زا بپردازد و از آن زاویه، دو روند منطقه‌گرایی درون‌زا و برون‌گرا در خاورمیانه را آسیب‌شناسی نماید. راهکار اصلی نویسنده برای آغاز منطقه‌گرایی درون‌زا، آغاز سیاست همسایگی از جانب قدرت‌های مؤثر منطقه‌ای است که مستظهر به قدرت فرهنگی و تمدنی هستند. ایران همان قدرت منطقه‌ای است که اولاً مستظهر به قدرت فرهنگی و تمدنی است و ثانیاً آزاد شدن قدرت آن در گرو کاهش تنش‌های منطقه‌ای، کاهش مداخلات قدرت‌های برون منطقه‌ای و آغاز فرایند منطقه‌گرایی درون‌زا و یا درون‌نگر است. پرسش اصلی مقاله عبارت است از: مهم‌ترین موانع منطقه‌گرایی درون‌زا در غرب آسیا چیست و جمهوری اسلامی ایران چگونه می‌تواند سیاست همسایگی به منظور تحقق منطقه‌گرایی درون‌زا در غرب آسیا را فعال کند؟ در پاسخ به این سؤال این فرضیه را در محک آزمون قرار داده‌ایم که: تعارضات ساختاری فعال در منطقه، اقتصاد غیر مکمل، سبک زندگی متعکس و الگوی دوستی و دشمنی متناقض مهم‌ترین موانع منطقه‌گرایی درون‌زا در خاورمیانه است. همچنین اعتماد به نفس ایت سیاسی قدرت‌های منطقه‌ای، مستظهر به فرهنگ و تمدن قوی برای آغاز سیاست همسایگی، ظرفیت‌های مادی و معنوی لازم برای اعتماد سازی و مشارکت طلبی و تلاش برای کاهش تنش‌های منطقه‌ای در یک فرآیند بطئی، کاهش مداخلات منفی قدرت‌های خارجی در غرب آسیا را فراهم می‌کند و زمینه‌های لازم را برای تحقق منطقه‌گرایی درون‌زا فراهم می‌کند. در این مقاله به پیامدهای روند عادی سازی اعراب با اسرائیل برای منطقه‌گرایی نیز پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: منطقه‌گرایی، درون‌گرا، برون‌گرا، خاورمیانه، ایران، مکتب کپنهاگ

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

\* hosseini.seyed.m@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۴  
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دهم، شماره پیاپی سی و نه، صص ۱۴۶-۱۲۵

## مقدمه

زیرسیستم‌های مختلف در سیستم بین‌المللی هر یک مختصات خاص خود را دارند. زیرسیستم اروپا، مفاهمی مانند صلح و همگرایی و همکاری‌های گسترده سیاسی و اقتصادی را به ذهن متبادر می‌کند و زیرسیستم خاورمیانه با آشوب، بحران، جنگ و منازعات ساختاری عجین شده است. دو فرایند متفاوت منطقه‌گرایی موجب دو منطقه‌گرایی متفاوت شده است. در زیرسیستم اروپا، فرایند منطقه‌گرایی درون‌گرا یا درون‌زا بوده است و در زیرسیستم خاورمیانه این فرایند برون‌گرا بوده است. در اولی روابط همسایگی با مؤلفه‌های نرماتیو و هنجاری هسته اولیه و تکوین‌کننده منطقه بوده است و در دومی همسایگی صرفاً ناظر بر بعد جغرافیایی بوده است. بی‌ثباتی امنیتی و مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای در منطقه همواره یکی از ریشه‌ها و موانع اصلی آشوب در خاورمیانه بوده است. اکنون در خاورمیانه دو قطبی شکل گرفته است که در یک قطب آن جبهه مقاومت قرار دارد که معتقد است موانع اصلی منطقه‌گرایی، رژیم صهیونیستی و مداخلات آمریکا است و در قطب دیگر جبهه سنتی اسرائیل - آمریکا است که در سال‌های اخیر، عربستان، امارات، بحرین، اردن و مصر نیز به این جبهه اضافه شده‌اند. این جبهه موانع منطقه‌گرایی را ایران و تنازع اعراب و اسرائیل می‌داند. روند عادی سازی روابط اعراب و اسرائیل با توافق سیاسی امارات - بحرین با اسرائیل در سال ۲۰۲۰ در همین راستا قابل تحلیل است. جبهه عربی - عبری مستظهر به حمایت‌های کاخ سفید قصد دارد روند منطقه‌گرایی را آغاز کند که در این مقاله منطقه‌گرایی برون‌گرا نامیده می‌شود. منطقه‌گرایی برون‌گرا در نقطه مقابل منطقه‌گرایی درون‌زا است که بر مبنای روابط با قدرت‌های مداخله‌گر شکل می‌گیرد. این مقاله در نظر دارد با بهره از نظریه امنیتی کپنهاگ به عوامل مؤثر بر منطقه‌گرایی درون‌زا بپردازد و از آن زاویه، دو روند منطقه‌گرایی درون‌زا و برون‌گرا در خاورمیانه را آسیب‌شناسی نماید. در این مقاله به پیامدهای روند عادی سازی اعراب با اسرائیل برای منطقه‌گرایی نیز پرداخته می‌شود. بر اساس این هدف پژوهشی، روش مقاله توضیحی - تبیینی است و گونه پژوهش نیز کاربردی خواهد بود. راهکار اصلی نویسنده برای آغاز منطقه‌گرایی درون‌زا، آغاز سیاست همسایگی از جانب قدرت‌های مؤثر منطقه‌ای است که مستظهر به قدرت

فرهنگی و تمدنی هستند. ایران همان قدرت منطقه‌ای است که اولاً مستظهر به قدرت فرهنگی و تمدنی است و ثانیاً آزاد شدن قدرت آن در گرو کاهش تنش‌های منطقه‌ای، کاهش مداخلات قدرت‌های برون منطقه‌ای و آغاز فرایند منطقه‌گرایی درون‌زا و یا درون‌نگر است. با این مقدمه و تجویز پرسش اصلی مقاله عبارت است از: مهم‌ترین موانع منطقه‌گرایی درون‌زا در غرب آسیا چیست و جمهوری اسلامی ایران چگونه می‌تواند سیاست همسایگی به منظور تحقق منطقه‌گرایی درون‌زا در غرب آسیا را فعال کند؟

۱۲۷

پاسخ موقتی نویسنده به این سؤال عبارت است از:

تعارضات ساختاری فعال در منطقه، اقتصاد غیر مکمل، سبک زندگی متعکس و الگوی دوستی و دشمنی متناقض مهم‌ترین موانع منطقه‌گرایی درون‌زا در خاورمیانه است. همچنین اعتماد به نفس الیت سیاسی قدرت‌های منطقه‌ای، مستهضر به فرهنگ و تمدن قوی برای آغاز سیاست همسایگی، ظرفیت‌های مادی و معنوی لازم برای اعتماد سازی و مشارکت طلبی و تلاش برای کاهش تنش‌های منطقه‌ای در یک فرآیند بطیئی، کاهش مداخلات منفی قدرت‌های خارجی در غرب آسیا را فراهم می‌کند و زمینه‌های لازم را برای تحقق منطقه‌گرایی درون‌زا فراهم می‌کند.

در این مقاله ابتداء به مفهوم منطقه‌گرایی در مکتب کپنهاگ می‌پردازیم و سپس عناصر نظری این مکتب را در خاورمیانه تطبیق داده و با تأکید بر آثار عادی‌سازی روابط اسرائیل با اعراب به راهکارهای عملی برای تحقق منطقه‌گرایی درون‌زا می‌پردازیم.

#### ۱. بحث نظری: مکتب کپنهاگ و مجموعه امنیت منطقه‌ای

نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» (RSCT) یکی از ابعاد سه‌گانه مکتب کپنهاگ، در کنار «نظریه امنیتی‌نمایی» و «رویکرد بخش‌ها» است که مجموعه‌ای جامع برای فهم و تحلیل امنیت بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. مکتب کپنهاگ حاصلِ نظرورزی تعدادی از اندیشمندان حوزه سیاست بین‌الملل با مرکزیت بوزان و ویور است که از اوایل دهه ۹۰

1. Regional Security Complex
2. Securitization
3. Sectors

میلادی، با همکاری بوزان و تعداد دیگری از پژوهشگران مؤسسه مطالعات صلح کپنهاگ تشکیل شد و در طی دو دهه پس از آن، منجر به نگارش مشترک آثار پُرشماری در این حوزه شد که در کنار یکدیگر، مکتب کپنهاگ نامیده شد (Buzan & Weaver, 1997: 67). شاید بهترین توصیف از این مجموعه، توصیفی باشد که الی ویور از گرایش‌های نظری خود ارائه می‌داد: یک رئالیسم پسامدرن. در حقیقت مکتب کپنهاگ مبنای مطالعاتی خود را بر فهمی واقع‌گرایانه از سیاست و امنیت بین‌الملل قرار داده است و اینکه هم‌زمان از بصیرت‌های سازه‌انگاری (به‌طور مشخص در بحث از الگوهای دوستی و دشمنی)، نظریه‌های زبانی (در نظریه امنیتی نمایی) و مطالعات صلح و رویکردهای انتقادی به معنای عام (در بحث از گسترده‌سازی/مضیق‌سازی مفهوم امنیت و بحث بخش‌ها) در تحلیل خود بهره‌گیری می‌نماید (چگنی‌زاده و عسگری کرمانی، ۱۳۹۷: ۹). نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای نیز با همین منطق قابل دسته‌بندی است. مفروض عمومی تئوری مذکور آن است که در نظم امنیتی پس از جنگ سرد، مناطق خودمختاری بیشتری را نسبت به دوران جنگ سرد پیدا کرده‌اند (Buzan & Weaver, 2003: 76). همین امر به‌نوبه خود سبب شده است تا با تغییر سیستم دوقطبی، جغرافیا نقش مهم‌تری را در مباحث مرتبط با امنیت ایفا کند و بازیگران مجاور با توجه به منطق مجاورت جغرافیایی در سهولت شکل‌دادن به تهدید امنیتی، بیش از پیش الگوهای منطقه‌ای را برای درک از تهدید و پویایی‌های مرتبط با آن در پیش بگیرند. این پویایی‌ها بر مبنای چهار متغیر عمده شکل می‌گیرند: (۱) ساختار مبتنی بر آناشسی؛ (۲) قطبیت میان قدرت‌های اصلی منطقه؛ (۳) عوامل شکل‌دهنده به مرزهای مجموعه امنیتی؛ (۴) و بالاخره ساختارهای اجتماعی مجموعه که به الگوهای دیرپای دوستی/دشمنی میان بازیگران آن مربوط می‌شود (فتحی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳). مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای به‌واسطه چهار مؤلفه فوق‌سامان می‌یابند و در کنار متغیر مهم دیگر، یعنی «ابرقدرت مداخله‌گر»، آپویش‌های امنیتی اصلی را شکل داده و الگوهای کمابیش باثباتی برای تحلیل آن‌ها فراهم می‌کند. نظریه مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای براساس این منطق، نقشه

1. Enmity & Amity
2. Widening /Narrowing
3. Penetrating Great Power

جهان را به مناطق مختلفی تقسیم می‌کند که هرکدام نوع خاصی از مجموعه امنیتی را با منطق مخصوص به خود تشکیل داده‌اند (Buzan & Weaver, 2003: 53 – 62). از نظر بوزان و ویور آینده سیستم بین الملل تابعی از سطوح قدرت در سطوح منطقه‌ای است. بنابراین این مناطق هستند که منظومه قدرت را تشکیل می‌دهند، برداشت آن‌ها از منظومه قدرت، نوعی توجه محوری به نقش مناطق و اهمیت ژئوپلیتیک آن‌ها در منظومه قدرت جهانی است. از نظر این مکتب، امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند، ثانیاً از نظر تاریخی جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل دهنده آن برحسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به منظور ایجاد و حفظ خود تن به قواعد و ساز و کارهای مشخص می‌دهند. البته مکتب کپنهاگ با شباهتی کم و بیش یکسان به سازه انگاران معتقد است که صرف وجود اندر کنش برای ایجاد یک سیستم منطقه‌ای کفایت نمی‌کند و عامل ذهنی یعنی تصور بازیگران منطقه از اینکه در یک سیستم منطقه‌ای قرار گرفته‌اند حائز اهمیت است. این تعریف منطقه از نظر مکتب کپنهاگ خود به عوامل ذهنی و سایر عوامل دیگر مانند فرهنگ، تاریخ، هویت و سرنوشت مشترک اشاره می‌کند که ربط وثیقی به امنیت و در کل امنیت منطقه‌ای دارد. بوزان نظریه پردازی حول امنیت منطقه‌ای را دستمایه مطالعات خویش قرار داده و معتقد است که بررسی ملاحظات امنیتی کشوری در چارچوب ملی یا سطح جهانی به تنهایی نارسا است چرا که از یک سو دولت‌ها در خلاء زندگی نمی‌کنند و با محیط خود در تعامل هستند و از سوی دیگر این منطق که امنیت هر یک از دولت‌ها به امنیت همه مربوط می‌شود، پس هیچ چیز را نمی‌توان بدون درک همه چیز فهمید (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۵۱).

## ۲. مؤلفه‌های اصلی مجموعه امنیتی منطقه‌ای

در نگاهی کلی مهم‌ترین مؤلفه‌های مؤثر در قالب تئوری مجموعه امنیتی منطقه‌ای به قرار ذیل قابل ترتیب بندی می‌باشد:

۱-۲. مجاورت: به معنی شبه سیستم مشخص و مشهوری از روابط امنیتی بین «منطقه»، در واقع از لحاظ امنیت مجموعه ای از دولت‌هاست که از لحاظ جغرافیایی نزدیک یکدیگر باشند. با این وجود تهدید، به خصوص سیاسی یا نظامی وقتی به حوزه جغرافیایی نزدیک هستند، با شدت بیشتری احساس می‌شوند.

۲-۲. نظام ارزشی همسان و سبک زندگی مشترک: کشورهایی که یک مجموعه امنیتی را تشکیل می‌دهند یا دارای همسانی و هم‌سویی فرهنگی و ارزشی هستند و یا آنکه تکثر فرهنگی و تفاوت نظام ارزشی در میان آن‌ها به تعارض تبدیل نمی‌شود. سبک زندگی در این کشورها نیز از حداقل تعارض برخوردار است.

۳-۲. وابستگی متقابل منطقه‌ای: اقتصاد کشورهایی که در مجموعه امنیتی قرار می‌گیرند به طور نسبی دارای وابستگی متقابل با یکدیگر است. اقتصاد مکمل وابستگی متقابل بوجود می‌آورد و وابستگی متقابل نهادهای سیاسی را به همگرایی سیاسی و امنیتی با کشورهای منطقه ترغیب می‌کند. (نصری، ۱۳۹۰: ۲۵۱).

۴-۲. وجود الگوهای دوستی یا دشمنی: در تعریف امنیت منطقه‌ای، عنصر اصلی که باید به روابط قدرت افزوده شود، الگوی دوستی و دشمنی بین دولت‌هاست. منظور از دوستی این است که در روابط آن‌ها، طیفی از دوستی واقعی تا انتظار حمایت یا حفاظت وجود داشته باشد. منظور از دشمنی نیز روابطی است که در آن سوءظن و هراس حاکم باشد. میان الگوی دوستی و دشمنی با توازن قوا تفاوت وجود دارد. در واقع این الگو می‌تواند از اختلافات مرزی و ارضی، تمایلات قومی یک واحد نسبت به واحد دیگر اختلافات یا اشتراکات ایدئولوژیک و ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی ناشی شود.

۵-۲. وجود حداقل دو بازیگر مؤثر: بر این اساس نمی‌توان یک مجموعه امنیتی را بدون حداقل دو بازیگر قدرتمند و مؤثر منطقه‌ای تصور کرد. این ملاک ما را به این اصل رهنمون می‌سازد که مجموعه امنیت منطقه‌ای نمی‌تواند توسط تعدادی کشور ضعیف از یک منطقه شکل بگیرد. اما شکل گیری آن با حضور حداقل دو قدرت منطقه‌ای مؤثر و چندین کشور ضعیف امکان پذیر است (داداندیش، ۱۳۸۹: ۸۰).

### ۳. روند منطقه گرایی در غرب آسیا از منظر مکتب کپنهاگ

منطقه غرب آسیا با داشتن امکانات و موقعیت‌های ممتاز جغرافیایی و همچنین با داشتن منابع غنی از اهمیت ویژه ژئوپلیتیکی برخوردار می‌باشد. این منطقه که در محل اتصال سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا قرار دارد، محل پیدایش نخستین تمدن بشری بوده و خاستگاه اولیه ادیان توحیدی به شمار می‌آید. وجود تنگه‌های مهم و راهبردی و منابع زیرزمینی و سرزمینی غنی و وجود منابع فسیلی و معادن فلزی اهمیت آن را دوچندان نموده است؛ اما باید توجه داشت که عوامل واگرایی در منطقه غرب آسیا بسیار زیاد است و کشورهای این منطقه همواره با چالش‌های ژرف سیاسی، امنیتی، اقتصادی، ایدئولوژیکی، فرهنگی، جنگ، توسعه نیافتگی و حتی فقر و فلاکت انسانی، بحران آب، مشکلات زیست محیطی، مسائل و مشکلات جمعیتی، اختلافات مرزی و سرزمینی، تنوعات قومی و مذهبی و... مواجه بوده‌اند که موجب بحران‌های متعددی از دیرباز در این منطقه شده‌اند. با علم به عوامل واگراساز در آوردگاه راهبردی آسیای غربی، در ادامه کوشش شده است تا با تأسی از مفروضات تئوریک مکتب کپنهاگ مهم‌ترین عوامل مورد اشاره اجمالاً به بحث گذارده شود.

۱۳۱



موانع فزاینده  
منطقه گرایی درونزا  
در خاورمیانه از منظر  
مکتب کپنهاگ

#### ۳-۱. اختلافات مرزی و سرزمینی به مثابه عامل واگراساز

به لحاظ تاریخی منطقه غرب آسیا و مشخصاً حوزه خلیج فارس متعلق به دو امپراتوری عثمانی و ایران بود که به علت تعارضات دینی، زبانی و قومی، مدام در حال کشمکش و ستیز با یکدیگر بودند. ضعف و فروپاشی دو قدرت مذکور، انگلستان را میدان دار مدیریت این منطقه ساخت. بخش از مشکلات موجود در منطقه مورد اشاره (که از زمان شکل گیری آن‌ها توسط انگلستان، تاکنون به صورت لاینحل باقی مانده است) اختلاف‌های ارضی و مرزی بین دولت‌های موجود در غرب آسیا و سیاست‌های توسعه طلبانه بعضی از این دولت‌ها، از مهم‌ترین عواملی است که صلح، امنیت و همگرایی منطقه‌ای را با مشکل‌های متعدد مواجه ساخته است. این اختلاف‌ها و توسعه طلبی‌های ارضی، تاکنون نقش برجسته‌ای را در شکل دهی روابط سیاسی، اقتصادی و امنیتی بین کشورهای منطقه ایفا کرده و در طول تاریخ، بارها سبب ایجاد تنش در میان دولت‌های

منطقه شده است (زارعی و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۳۸). اختلافات مرزی و ارضی کشورهای منطقه با یکدیگر همواره منشأ بسیاری از منازعات بوده است. «پرسکات» از چهار نوع منازعه مرزی نام می‌برد که همه آن‌ها را امروزه می‌توان در غرب آسیا یافت کرد:

۱ - منازعات مکانی: یعنی منازعات ناشی از مکان دقیق مرز، مانند مرز جمهوری اسلامی ایران و عراق در اروند رود؛

۲ - منازعات سرزمینی: که دو کشور همسایه مدعی بخشی از سرزمین یکدیگر هستند؛ مانند ادعاهای سوریه در مورد استان هاتای در ترکیه؛

۳ - منازعات عملکردی: که به تأثیرگذاری مرز در حرکت مردم و کالاها اشاره دارد، مانند مرزهای ترکیه با عراق و سوریه؛

۴ - منازعات مربوط به منابع دو سوی مرز: که منازعاتی هستند که به طور عمده در نتیجه اکتشاف و استخراج منابع (مانند نفت) در دو سوی مرز روی می‌دهد، مانند اختلافات مصر و سودان، عربستان سعودی و یمن، عراق و کویت (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۴۵). در حال حاضر اختلافات پایدار و لاینحل، در خصوص تعیین حدود مرزی میان کشورهای منطقه، شامل حدود ۲۵ مورد اختلاف مرزی و ارضی بین کشورهای منطقه، خصوصاً در مناطقی که نفت یا گاز در آن‌ها کشف شده است، وجود دارد. (مجتهدزاده، ۱۳۹۲: ۱۷۶ - ۱۷۴).

۲-۳. واگرایی برخواسته از اختلاف‌های فرهنگی، مذهبی، قومی و سیاسی در خصوص مؤلفه مورد اشاره می‌توان چنین اظهار داشت که این تعارضات و اختلافات شامل بحث‌های اختلافات قومی - مذهبی، شیعه و سنی، عرب و عجم (فارس یا کُرد)، اختلاف بر سر میزان نقش هر کشور در منطقه خلیج فارس و اختلاف دیدگاه در خصوص فلسفه و میزان حضور نیروهای بیگانه در منطقه و همچنین اختلافات منبعث از نوع حکومت‌های منطقه می‌باشد. فقدان اعتماد واقعی میان کشورهای منطقه غرب آسیا و حوزه خلیج فارس، عامل اساسی در ایجاد مشکلات و اختلافات بسیار میان کشورهای حاشیه شمالی و جنوبی خلیج فارس شده است. این امر نه تنها میان کشورهای عرب و



جمهوری اسلامی ایران موجود است، بلکه حتی در مراتبی شدیدتر میان هفت کشور عربی این منطقه نیز وجود دارد. قرائت‌های مختلف از دین اسلام (که تحت عنوان دو مذهب شیعه و سنی متبلور است) یکی از معدود مشترکات عمیق میان این واحدهای حکومتی، موجب شده تا مذهب به جای فعال شدن در نقش یک عامل اتحاد و رفع اختلاف، به موضوعی برای دشمنی‌های بیشتر تبدیل شود (گلشن پژوه، ۱۳۸۴: ۲۹). ورود بحث قومیت و مذهب در معادلات حاکم بر کشورها خصوصاً جوامع آنان، امکان برقراری روابط تعلق و به دور از احساسات و هیجانات را کمرنگ می‌سازد. تأکید کشورهای عرب بر قومیت عربی خویش که برخاسته و بازمانده از دیدگاه‌های پان عربیسم دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی است، همواره بین فارس و عرب در این منطقه جدایی انداخته است.

در نگاهی کلی از جمله عوامل واگراساز در منطقه غرب آسیا اختلاف‌های مذهبی می‌باشد که طی سالیان اخیر، به حد اعلای خود رسیده و منطقه را در یک شرایط نامطلوب و انفجاری قرار داده است. وجود جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگ‌ترین کشور شیعی منطقه، در کنار عراق و شیعیان بحرین، بزرگ‌ترین جمعیت مذهبی منطقه را ایجاد کرده است. این جمعیت، به شدت از سوی جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌شود و هرگونه رفتار و اقدام کشورهای عرب منطقه در مورد شیعیان، موجب واکنش تهران و موضع‌گیری این کشور می‌شود؛ تا جایی که جمهوری اسلامی ایران در ازای نداشتن دفاع مستقیم از شیعیان، هیچ مصلحت منطقه‌ای را نمی‌پذیرد. در طرف مقابل عربستان سعودی قرار دارد که در کنار پنج کشور حوزه جنوبی خلیج فارس، حامی و مدافع سنی‌های منطقه خلیج فارس است. رفتار ریاض به همراه قطر و امارات متحده عربی در عراق و دفاع از جمعیت اقلیت سنی به هر شکل ممکن حتی بمب‌گذاری، نشان دهنده اوضاع پریشان منطقه است (حافظ نیا و ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۴۵). از جهت باورهای مذهبی و اعتقادی نیز روابط اغلب کشورهای منطقه به ویژه عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه آسان نبوده و همواره تنش‌هایی میان رهبران روحانی وهابی و شیعه در هر دو کشور، برای بیش از دو قرن وجود داشته است. در خصوص تعارضات مذهبی و ایدئولوژیک می‌توان چنین اظهار داشت که با وجود اینکه اکثریت

ساکنان منطقه را مسلمانان تشکیل می‌دهند ولی جهان اسلام خود به لحاظ مذهبی، به دو گروه عمده سنی و شیعه تقسیم شده است که قسمت اعظم مسلمانان اهل تسنن هستند. ریشه اختلافات مذهبی در بین کشورهای اسلامی به صدر اسلام باز می‌گردد و همین امر موجب تدوین متون مذهبی و تاریخی فراوانی جهت اقامه اختلاف شده است. شیعیان با حدود ۱۲ - ۱۰ درصد کل جمعیت مسلمانان جهان در کشورهای جمهوری اسلامی ایران، عراق و بحرین پراکنده شده‌اند. در فضای جغرافیایی کشورهای اسلامی، هر کشور دارای فضای سازمان یافته با انسان‌هایی خاص، زبان، فرهنگ و روش زندگی خویش است. تعارضات ایدئولوژیک بین کشورهای اسلامی بیشتر ناشی از شرایط سیاسی، فرهنگی، انسان شناسی، واقعیت‌های مختلف اجتماعی و دل مشغولی رهبران آنهاست (ایولاکوست، ۱۳۸۷: ۳۵). از سوی دیگر، قوم پرستی افراطی در میان گروه‌هایی از اعراب و ایرانیان که همواره خواستار ایجاد خط حائل میان عرب و ایرانی هستند، دست رد بر همکاری با طرف دیگر زده است و عاملی بازدارنده در همگرایی منطقه‌ای و همکاری راهبردی قلمداد می‌شود. به بیانی دیگر، یکی از موضوعاتی که سبب واگرایی منطقه‌ای شده است، تفاوت‌های قومی و اختلاف‌های تاریخی موجود در میان این کشورهاست. اختلاف‌های آریایی - عربی در منطقه، ریشه‌های ذهنی و تاریخی طولانی دارد و زمینه‌های مستعدی را در حافظه تاریخی این دو قوم باقی گذاشته که موجب کشمکش و تعرض، به صورتی نسبتاً لاینحل شده است. این مشکل فقط در حوزه ایرانی - عربی نیست، بلکه در حوزه عربی بین کشورهای مختلف کرانه جنوبی خلیج فارس نیز وجود دارد که هر قوم مستقر در این سرزمین‌ها، خود را برتر از قوم دیگر و نسب خود را تاریخی تر می‌شمارد؛ مثلاً خانواده‌های حاکم بر بحرین، رأس الخیمه و شارجه، خود را اصیل تر و دارای تبار و ریشه در تاریخ منطقه می‌دانند. (زارعی، ۱۳۹۲: ۳۰۱). البته در بررسی دلایل این واگرایی، باید عوامل دیگر را نیز در نظر گرفت. وجود ساختارهای سیاسی متمایز، بحران مشروعیت، نوع نگاه به غرب، ماهیت و سنخ نظام سیاسی بین ایران و اعراب، مکمل نبودن اقتصاد، نوع نگاه تصمیم گیران و نخبگان کشورهای منطقه، از جمله این عوامل اند، اما دلایل مختلف دیگری از جمله شکل نگرفتن هنجارهای مشترک منطقه‌ای، وجود هویت‌های متعارض و متضاد، نبود هویت مشترک، وجود نوعی

از فرهنگ رقابتی، بی اعتمادی و شکل نگرافتن آگاهی منطقه‌ای بین ایران و کشورهای منطقه، در نبود همگرایی منطقه‌ای مؤثر بوده است.

### ۳-۳. اختلاف سطح توسعه اقتصادی و اقتصاد غیرمکمل کشورهای منطقه

در رابطه با اختلاف سطح اجتماعی باید توجه داشت که در اغلب کشورهای موجود در حوزه راهبردی غرب آسیا فرهنگ کار کاملاً متفاوت است و در یک مجموعه سازمانی، افراد زیردست فاصله خود را با قدرت بالادست اندک می‌بینند و رفتار حسابگرانه‌ای در پیش می‌گیرند و ارتباطات، بیشتر بین افرادی است که دارای تاریخ و فرهنگ و قوم و قبیله و اعتقادات مذهبی مشترک هستند و این امر محدودیت خاصی در ظرفیت، توانایی‌ها و انعطاف‌پذیری در جامعه کاری به وجود می‌آورد. در کشورهای آسیای غربی وجود جمع‌گرایی و زن‌سالاری عاملی است که با بهره‌مندی اخلاق‌گرایی مبتنی بر سنت‌ها اعتقادات مذهبی موجب هنجارهایی است که فرد بر اساس کارآفرینی یا منفعت‌سازی سازمانی تشویق نمی‌شوند، بلکه به دلیل روحیات اخلاقی که به روابط بین فردی مساعدت می‌کند، مورد تشویق واقع می‌شوند. در واقع گرایش‌های رفتاری در جوامع در حال توسعه غرب آسیا، نشان از نوع ارزش‌گذاری در زمینه روابط فرادست و فرودست، پدرسالاری و وابستگی محیطی است. این امر چالش‌های جدی را در زمینه حرکت جامعه سنتی کشاورزی غرب آسیا به سوی صنعتی‌سازی و مدرنیزه کردن به وجود آورد که نمود اصلی آن فقدان برنامه ریزی بلندمدت و دستیابی به منابع اقتصادی - فناوری و نیروی انسانی ماهر است. علاوه بر موضوعات فوق، آسیای غربی امروزه با مشکلات عدیده اقتصادی، فقر و بیکاری، وجود بیماری کرونا، مشکلات امنیتی، گروه‌های تروریستی، جنگ و درگیری‌های داخلی رو به رو است. مشکلاتی که ریشه بسیاری از آن‌ها را باید در سیاست‌ها و مداخله‌جویی‌های کشورهای غربی در این منطقه جست و جو کرد. سالهاست که کشورهای غربی به بهانه‌های مختلفی همچون دفاع از حقوق بشر، کمک به برقراری امنیت و ثبات، مبارزه با تروریسم در این منطقه راهبردی حضور مستقیم و غیرمستقیم دارند.

به لحاظ اقتصادی نیز که حوزه معامله است، میان کشورهای منطقه مشکلاتی به چشم می‌خورد. یکی از آن‌ها چالش مربوط به منابع انرژی و سهم متفاوت کشورهای منطقه از نفت و گاز است. برای مثال، بحرین و عمان حداکثر برای ۱۵ سال آینده درآمدی از نفت و گاز نخواهند داشت، این در حالی است که عربستان سعودی با ۳۰۰ سال ذخیره منابع نفت و حدود ۵۰ سال منابع گازی و قطر با ۲۰۰ سال و جمهوری اسلامی ایران با بیش از ۱۰۰ سال، فاصله فاحشی در دست یابی به این منابع با دو کشور نامبرده دارند (میرترابی و ربیعی، ۱۳۹۱: ۳۱). خارج از حوزه انرژی، مشکلات اقتصادی منطقه‌ای دیگری که عمدتاً در تفاوت در شاخص‌هایی چون نرخ رشد اقتصادی، نرخ تورم و بیکاری، سهولت یا سختی کسب و کار، نیروی کار بیگانه و فرار سرمایه‌ها و در یک کلام اقتصادهای نامتوازن و نابرابر نمایان می‌شود، نیز در دست یابی به همگرایی مانع ایجاد می‌کنند.

مسائل اقتصادی در اغلب کشورهای این منطقه که از ساختار اقتصادی سنتی برخوردار هستند، موجب ایجاد بحران‌های بودجه‌ای شده و تأثیر بی‌ثبات‌کننده‌ای را بر آن‌ها نهاده است (کمب و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۷۵). اقتصاد تک محصولی در این کشورها بر اساس نفت و یا بر اساس موارد اولیه تبدیل نشده، در سطح داخلی شکل‌گیری شکاف طبقاتی و استبداد داخلی اقتصادی را تحمیل می‌کند و در سطح خارجی و بین‌المللی اقتصاد وابسته و متزلزل را شکل می‌دهد. این امر به نوبه خود موجب شکل‌گیری ساختار اقتصادی و اجتماعی دوگانه در این کشورها می‌شود.

#### ۴-۳. الگوهای دوستی و دشمنی و تعارضات ایدئولوژیک

در مقام تبیین الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه غرب آسیا و تأثیرات آن بر روند واگرایی و همگرایی منطقه‌ای می‌توان چنین اظهار داشت که جمهوری اسلامی ایران گرچه بر اتحاد دولت‌های منطقه تأکید دارد، ولی آن اتحادی را واقعی و مؤثر می‌داند که نشأت گرفته از ایدئولوژی تشیع و مبتنی بر نفی هرگونه سلطه‌پذیری، دفاع از حقوق همه مسلمانان، حمایت از مبارزه حق‌طلبانه مظلومان و محرومان در مقابل ستمگران و سلطه‌جویان، عدالت‌طلبی، عدم تعهد در برابر قدرت‌های زورگو، مقابله

با خشونت و تروریسم و روابط مسالمت آمیز با دُول غیرمحراب باشد. بدین ترتیب، هویت انقلابی - اسلامی نظام جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین ملاک تقسیم همگرایی و واگرایی یا خودی‌ها و دگرها است (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۹: ۲۰۸). در مقابل کشورهای مثل جمهوری ترکیه، اردن، امارات متحده عربی، کویت و قطر چنین نگاهی به ایدئولوژی و کاربرد آن ندارند و عربستان سعودی نیز که چنین نگاهی دارد، رویکردش در نقطه مقابل جمهوری اسلامی ایران قرار دارد؛ زیرا الگو و راهنمای این کشور در جست و جوی همگرایی، اسلام سلفی است. این وضعیت موجب شکل‌گیری و بروز یک همگرایی دوگانه در منطقه شده است. از یک سو، جمهوری اسلامی ایران و سوریه و حزب الله لبنان و جنبش جهاد اسلامی و حماس فلسطین و تاحدی عراق پساصدام به دلایل مختلف ایدئولوژیکی، فرهنگی، اقتصادی و هویتی در کنار هم قرار گرفته و همگرایی را حول محور مقاومت اسلامی به نمایش گذاشته‌اند از سوی دیگر، جمهوری ترکیه، اردن، عربستان سعودی و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز با توجه به ملاحظات ایدئولوژیکی یا منفعت طلبانه، به رغم بعضی اختلافات، طیف دیگر این اتحاد را در قالب جبهه کشورهای محافظه کار تشکیل داده‌اند. کشور مادر و مؤثر در طیف نخست، جمهوری اسلامی ایران و در طیف دوم، عربستان سعودی و تاحدی جمهوری ترکیه است. این سه کشور که بازیگران اصلی منطقه‌ای در غرب آسیا محسوب می‌شوند روی هم ۳۵ درصد کل جمعیت غرب آسیا را تشکیل می‌دهند و تولید ناخالص داخلی‌شان به طور میانگین به ترتیب ۳۳۱، ۳۶۹ و ۶۱۵ میلیارد دلار در سال بوده است (مرادی، ۱۳۹۴: ۱۰۱).

با این وجود، نوع رویکرد و تعاملات آن‌ها در منطقه و همچنین روابطشان با قدرت‌های فرامنطقه‌ای یکسان نبوده است. عربستان سعودی دارای یک نظام سیاسی از نوع پادشاهی سنتی و محافظه کار است که توسط گروهی محدود از نخبگان سیاسی اقتدارگرا اداره می‌شود. به عبارت دیگر، در رأس نظام سیاسی عربستان سعودی پادشاهی مطلق و کامل قرار دارد که مشروعیتش به طور درستی مبتنی بر اصل وراثت است و در نتیجه هیچ جایگاهی در ایده‌های مربوط به حاکمیت مردمی ندارد. به علاوه از ایدئولوژی وهابیت تغذیه می‌شود. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران خود را کشوری انقلابی می‌داند که بر هویت اسلام سیاسی تکیه دارد. جمهوری ترکیه نیز

گرچه به لحاظ ایدئولوژیکی و عمل‌گرایی با عربستان سعودی اختلافاتی دارد و معمولاً سیاست‌های خاص منطقه‌ای خود را که عمدتاً مبتنی بر مطلوبیت‌های سیاسی و اقتصادی خود و پان‌ترکیسم و تبلیغ جذبه‌های اسلام‌خوانی و مسالمت‌آمیز است در منطقه دنبال می‌کند، ولی در مجموع در طیف محور کشورهای محافظه‌کار قرار می‌گیرد. این ملاحظات امکان همگرایی منطقه‌ای را زایل کرده و در عوض سبب شده است نوعی تقابل و تخاصم شکل گیرد که در یک طیف آن جمهوری اسلامی ایران و بازیگران همسو و دوست تهران قرار دارد و در طیف دیگر آن عربستان سعودی و کشورهای متحد محافظه‌کارش در منطقه. هدف اصلی کشورهای دسته دوم به رهبری عربستان سعودی که خود را اُم‌القرای جهان اسلام می‌داند، ممانعت از نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه، ایجاد ایران‌هراسی با طرح «هلال شیعی»<sup>۱</sup> و تقویت همکاری‌های نظامی و امنیتی خود با ایالات متحده است. در مقابل جمهوری اسلامی ایران سیاست‌های سازش کارانه عربستان سعودی و دوستانش در قبال ایالات متحده و متحدان واشنگتن و تبعیت از خط مشی‌های دول غربی در منطقه را مانع اصلی همگرایی منطقه‌ای می‌داند و نسبت به ایالات متحده و اسرائیل دارای رویکرد غیرقابل‌تغییر است.

این برداشت‌ها و مواضع ناهماهنگ آسیب‌زننده به همگرایی منطقه‌ای را برای مثال می‌توان در مواضع جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی و جمهوری ترکیه که سه قطب مهم قدرت منطقه محسوب می‌شوند در قبال بحران‌های جاری در عراق، بحرین، یمن و به ویژه سوریه مشاهده کرد. جمهوری اسلامی ایران کوشیده است تا در عراق از نظم مورد نظر ایالات متحده ممانعت و از جریانات وابسته شیعی حمایت کند (متقی، ۱۳۹۴: ۲۴-۲۵). در مقابل، عربستان سعودی با حمایت از معارضین درصدد تضعیف قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در عراق است تا توازن قدرت

۱. این اصطلاح را برای نخستین بار ملک عبدالله دوم، پادشاه اردن، در دسامبر ۲۰۰۴ در گفت و گو با روزنامه واشنگتن پست هنگام دیدارش از ایالات متحده مطرح کرد. کاربرد این واژه هم زمان با به حکومت رسیدن شیعیان در عراق، تکمیل‌کننده هلالی از حوزه‌های نفوذ شیعی بود که کشورهای لبنان، سوریه، عراق، جمهوری اسلامی ایران، پاکستان و افغانستان را در بر می‌گرفت (موسوی و بخشی تلیانی، ۱۳۹۱: ۷۶).

را به سود خود تغییر دهند. طرف سوم مؤثر در حوادث عراق، یعنی جمهوری ترکیه نیز از شکل گیری ارتش آزاد در عراق و معارضان دولت حمایت نموده و با اقلیم کردستان عراق به گونه ای رفتار کرده است که در عین دوستی و همراهی با کردهای عراق، امکان مهار آنها برای آنکارا میسر باشد (نیاکوئی، ۱۳۹۴: ۱۰۷).

### ۳-۵. تعارض قدرت‌های منطقه‌ای در خاورمیانه

پیشگامان منطقه‌گرایی درون‌زا اراده قدرت‌های بزرگ منطقه برای آغاز سیاست همسایگی، کاهش تنش‌های منطقه‌ای و به حداقل رساندن دخالت قدرت‌های مداخله‌گر است. نگاهی به تحولات منطقه نشان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ در منطقه دارای منافع متعارض با یکدیگر هستند. عربستان بقاء خود را در گرو حضور و مداخله نیروهای آمریکایی در منطقه می‌داند و در نقطه مقابل ایران به لحاظ راهبردی با حضور و مداخله نیروهای خارجی مخالف است. ایران منطقه‌گرایی را درون‌زا دنبال می‌کند و عربستان منطقه‌گرایی برون‌زا را در راستای منافع خود می‌داند. قطبیت شکل گرفته در منطقه مناع بزرگ روند منطقه‌گرایی درونی و نقش‌آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای به صورتی هم‌افزا است.

### ۴. نقش روند عادی سازی با اسرائیل در منطقه‌گرایی

در تئوری‌های منطقه‌گرایی، منطقه لزوماً ناظر بر همجواری جغرافیایی چند کشور نیست بلکه مطابق آنچه در مکتب کپنهاک بحث می‌شود کشورهای غیرهمجوار نیز می‌توانند بر اساس اهدافی مشترک، مجموعه‌ای و یا منطقه‌ای را تعریف کنند. از سوی دیگر مفهوم امنیت نیز از انحصار نظامی خارج شده و ابعاد موسعی یافته است به طوری که مطابق تعریف ولفز ارتقاء کیفیت حیات در ابعاد مادی و معنوی کامل‌ترین شاخصه امنیت ملی نام می‌گیرد. به این ترتیب ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز در زمره مؤلفه‌های امنیتی قرار می‌گیرند.

آنچه در راهبرد امنیتی اسرائیل در خاورمیانه در قالب روندپژوهی حاصل می‌شود تشکیل مجموعه امنیتی با تعریف موسع از امنیت در محیط پیرامونی با کشورهای

1. James D Wolfs

زاویه دار با جمهوری اسلامی ایران است. هویت این مجموعه امنیتی بر اساس منافع متقابل سیاسی و اقتصادی تعریف و با ضدیت مشترک با ایران تثبیت می‌شود.

این راهبرد همان راهبرد سنتی دیوید بن گورین، اولین نخست وزیر اسرائیل است که بقاء اسرائیل را در یافتن متحد در محیط پیرامونی می‌دانست. بن گورین اعتقاد داشت اسرائیل در محاصره اعراب قرار دارد و با توجه به دشمنی اعراب با اسرائیل ضروری است تا از اتحاد با محیط پیرامونی و با کشورهای غیرعرب صورت پذیرد تا بقاء اسرائیل تضمین گردد. تلاش اسرائیل برای گسترش روابط با ایران دوران پهلوی و ترکیه در ذیل این راهبرد تبیین می‌شود. با وقوع انقلاب اسلامی و بخصوص پس از تشکیل و تکوین حزب الله لبنان و نیز وادادگی اعراب در مقابل اسرائیل، راهبرد امنیتی صهیونیسم از دشمنی با اعراب به دشمنی با انقلاب اسلامی تغییر یافت. این دشمنی البته متقابل بود و به طور فزاینده افزایش یافته است. اگر صهیونیست‌های متقدم پس از جنگ جهانی دوم و در دوران جنگ سرد، خود را در حصر کشورهای عربی می‌دیدند حالا صهیونیست‌های متأخر خود را در حصر انقلاب اسلامی می‌بینند. راهبرد اسرائیل اما تغییری نکرده است و صهیونیست‌ها با همان راهبرد جذب متحد در محیط پیرامونی به دنبال شکستن حصر انقلاب اسلامی و تضمین بقاء خود هستند. برای صهیونیست‌ها حفظ رابطه با ترکیه با همه چالش‌هایی که با حزب عدالت و توسعه دارند، بسیار حیاتی است. تجربه بحران‌های سال‌های اخیر در روابط ترکیه و اسرائیل نشان می‌دهد، اسرائیل هرگز به قطع روابط با ترکیه تن در نخواهد داد و تعارضات با دولت اردوغان را مدیریت می‌کند. همسایگی ترکیه با ایران و سوریه و عراق اهمیت استراتژیک ترکیه برای صهیونیست‌ها را نشان می‌دهد. دولت ترکیه نیز متوجه این نیاز امنیتی اسرائیل شده است و از این اهرم در چانه زنی‌های خود با آمریکا، اروپا و اسرائیل در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بهره می‌برد. اسرائیل در راستای راهبرد گسترش محیط پیرامونی روابط سیاسی با جمهوری آذربایجان را نیز طی سال‌های اخیر گسترش داده تا علاوه بر نفوذ در آسیای میانه و قفقاز امکان تأسیس پایگاه هوایی در آذربایجان را برای خود ایجاد کند.



همین راهبرد در قبال اقلیم کردستان نیز در پیش گرفته شده است. رهبران اقلیم نیز که به زعم خود اکراد را در محاصره ایران و عراق و ترکیه می‌دانند به اتحاد با اسرائیل تمایلاتی نشان داده‌اند. اظهارات مسعود بارزانی در این مورد قابل توجه است.

عادی سازی روابط با امارات را نیز باید در چارچوب سیاست سنتی اسرائیل یعنی گسترش محیط پیرامونی ارزیابی کرد. متحد جدید اسرائیل ابزار نفوذ صهیونیست‌ها در خلیج فارس خواهد بود. سیاستی که به صورت دومینو قابلیت تسری به بحرین را تیز در کوتاه مدت دارد. به این ترتیب اسرائیل قصد دارد یک مجموعه امنیتی متشکل از اسرائیل - آذربایجان - امارات تشکیل دهد. صهیونیست‌ها تلاش می‌کنند تا بحرین، عمان و اقلیم کردستان را نیز به این مجموعه اضافه کنند و امیدوارند تا ترکیه را در قبال این مجموعه امنیتی در موضع بی طرفی قرار دهند.

اراده صهیونیست‌ها بر این است که این مجموعه امنیتی بر اساس مراودات تجاری، اطلاعاتی و نظامی رشد یابد و هویت آن بر اساس دشمنی با ایران و ترویج ایران هراسی قوام پیدا کند. رژیم اسرائیل می‌خواهد در مقابل مجموعه امنیتی ایران - سوریه - حزب الله و حماس مجموعه امنیتی اسرائیل - امارات - بحرین - عربستان و آذربایجان را در کوتاه مدت ایجاد کند. در صورت ایجاد این مجموعه امنیتی مشکل اساسی حساسیت افکار عمومی این کشورها نسبت به اسرائیل است. راه حل صهیونیست‌ها بهره مندی اقتصادی این کشورها از رابطه با اسرائیل است تا زمینه نفوذ اسرائیل در لایه‌های اجتماعی این کشورها فراهم گردد

## ۵. مهم‌ترین پیامدهای عادی سازی امارات با اسرائیل

### ۱-۵. تقویت تعارضات ساختاری در منطقه

خاورمیانه بعد از جنگ جهانی اول با تعارضات قومی، مذهبی، سرزمینی و ملی مواجه بوده و سیر این تعارضات به شکل فزاینده‌ای رو به افزایش و پیچیده تر شدن بوده است. نتیجه بی ثباتی و تنش‌های دائمی در منطقه بوده است. عادی سازی با اسرائیل به طور حتم بر شدت این تعارضات خواهد افزود.

### ۲-۵. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه

معضل دوم منطقه مداخلات منفی قدرت‌های بزرگ در منطقه بویژه آمریکا بوده است. مداخله قدرت‌های بزرگ در منطقه می‌تواند مداخله مثبت باشد اما مروری بر مداخلات یک صد ساله انگلیس، شوروی، آلمان، فرانسه و آمریکا در خاورمیانه ثابت می‌کند مداخلات آن‌ها عمدتاً منفی و توأم با جنگ و تضعیف دولت-ملت‌ها بوده است. امروزه اسرائیل کانون مرکزی برای توجیه حضور و مداخلات آمریکا در منطقه است و عادی سازی کشورهای منطقه با اسرائیل بر تداوم مداخلات قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه خواهد افزود.

### ۳-۵. مشروعیت زدایی از دولت‌ها

یکی دیگر از معضلات دیرپای کشورهای منطقه شکاف میان دولت و جامعه است. نتایج مطالعات میدانی و پژوهش‌های مختلف نشان داده است که ملت‌های عرب و مسلمان به شدت از اسرائیل متنفر هستند و هنوز مسئله اول جهان اسلام را ضرورت وحدت در مقابل با دشمن مشترک یعنی اسرائیل می‌دانند. برای ملت‌های منطقه هنوز مسئله فلسطین و غصب سرزمینی بیت المقدس مسئله اول جهان اسلام است. عادی سازی برخی از دولت‌ها با اسرائیل شکاف حاکمیت ملی آن‌ها با مردمشان را عمیق‌تر می‌کند.

### ۴-۵. تقویت موضع تهاجمی اسرائیل

عادی سازی مصر و اردن تجارب عینی پیش روی کشورهای منطقه است که مذاکره با اسرائیل تنها انگیزه صهیونیست‌ها را برای تجاوز سرزمینی تقویت می‌کند. در نقطه مقابل الگوی جبهه مقاومت وجود دارد که نشان می‌دهد مقاومت در مقابل اسرائیل در لبنان موجب عقب نشینی صهیونیسم شده است. پس عادی سازی زمینه الحاق کرانه باختری را فراهم می‌کند آنچنان که نتانیا هو هم پس از تصمیم امارات تنها به تعویق تصمیم الحاق اشاره کرد.

## ۵-۵. افزایش آستانه تنش‌ها در خلیج فارس

در صورتی که عادی سازی امارات با اسرائیل منجر به خطاء راهبردی دوم امارات یعنی ورود اسرائیل به خلیج فارس شود، آنگاه وقوع درگیری نظامی در خلیج فارس اجتناب ناپذیر خواهد بود.

## ۵-۶. تضعیف روند همسایگی

جمهوری اسلامی در سیاست‌های اعلانی و مهم‌تر در رفتار و سیاست اعمالی ثابت کرده است به سیاست همسایگی اهتمام دارد و آن را اصل بنیادین سیاست خارجی خود می‌داند. مخالفت ایران با مداخلات قدرت‌های برون منطقه‌ای و اسرائیل نیز برای تقویت سیاست همسایگی است چون همسایگی با مداخلات آمریکا و اسرائیل در منطقه به مثابه دو شمشیر در یک نیام هستند و هرگز ننگینند.

بر این اساس عادی سازی با اسرائیل به لحاظ تجربی و نظری در نقطه مقابل روند همسایگی است.

## ۵-۷. تضعیف روند منطقه گرایی درون زا

تجربه منطقه گرایی در اتحادیه اروپا و تطبیق آن با خاررمیانه نشان می‌دهد بی ثباتی، تنش، مداخلات منفی قدرت‌های بزرگ و از همه مهم‌تر تضعیف روند همسایگی موجب تضعیف منطقه گرایی بومی و درون زا می‌شود. منطقه گرایی درون زا تنها مسیر صلح و ثبات منطقه‌ای در خاورمیانه است.

## ۵-۸. تقویت منطقه گرایی برون زا

تجارب منطقه گرایی همچنین نشان می‌دهد تضعیف همسایگی، تداوم تعارضات ساختاری و مداخلات منفی قدرت‌های برون منطقه‌ای موجب تقویت منطقه گرایی برون زا می‌شود و منطقه گرایی برون زا آنچنان که در یک قرن اخیر نشان می‌دهد خاورمیانه را قرین جنگ و تنش و شکاف‌های ساختاری می‌کند.

## ۵-۹. تضعیف جهان اسلام و دولت‌های عربی

عادی سازی علاوه بر انشقاق میان دولت - ملت‌ها، اختلافات راهبردی میان کشورهای مسلمان و دولت‌های عربی را نیز افزایش خواهد داد. رخنه اسرائیل در جهان اسلام و عرب تنها بر شدت اختلافات خواهد افزود. ساده لوحی است اگر رژیم صهیونیستی را عامل وصل دولت‌های عربی و اسلامی بدانیم.

## ۵-۱۰. قطبی سازی در منطقه

عادی سازی با اسرائیل موافق و مخالفانی دارد در رأس مخالفان جبهه مقاومت در منطقه است. تصمیم امارات روند قطبی سازی جبهه مقاومت با جبهه محافظه کار در منطقه را افزایش می‌دهد و قطبی سازی روند صلح در منطقه را تضعیف خواهد کرد.

## ۶. نتیجه‌گیری

مجاورت جغرافیایی مسالمت‌آمیز، نظام ارزشی همسو و یا غیر تقابلی، اقتصاد مکمل، الگوی دوستی و دشمن مشترک و اراده قدرت‌های پیش‌برنده منطقه‌ای از مؤلفه‌های اصلی پیش‌برنده منطقه‌گرایی درون‌زا از منظر نظریه کپنهاک است. در این شرایط یک یا دو کشور که از قدرت‌های منطقه‌ای محسوب می‌شوند، با آغاز روابط همسایگی هسته اصلی منطقه‌گرایی درون‌زا را شکل می‌دهند و روابط همسایگی آن‌ها به تدریج به سایر بازیگران تسری پیدا می‌کند و به تدریج منطقه‌ای بر اساس مؤلفه‌های داخلی شکل می‌گیرد. تنش‌های منطقه‌ای و مداخلات منفی قدرت‌های برون‌منطقه‌ای مهم‌ترین مانع تشکیل منطقه‌گرایی درون‌زا است. آنچنان که در منطقه خاورمیانه بررسی کردیم، اختلافات مرزی، تعارضات ایدئولوژیک، مذهبی و قومی، اقتصادهای وابسته به نفت و غیر مکمل، وجود الگوهای دوستی و دشمنی متعکس و بالاخره رقابت‌های امنیتی شدید قدرت‌های مؤثر منطقه‌ای از مهم‌ترین موانع شکل‌گیری منطقه‌گرایی درون‌زا محسوب می‌شود. در خاورمیانه دوقطبی امنیتی و سیاسی شکل گرفته که از یک سو ایران خواهان شکل‌گیری منطقه‌گرایی درون‌زا است و در سوی دیگر عربستان و ترکیه قرار دارند که منطقه‌گرا برون‌گرا را ترجیح می‌دهند و برای آن هزینه می‌کنند. در این میان تعارض ایران و عربستان و رقابت ایران و ترکیه و نیز رقابت ترکیه و عربستان از

اتحاد قدرت‌های منطقه‌ای برای سیطره یک‌الگوی منطقه‌گرایی بر الگوی دیگر جلوگیری می‌کند. ایران مانع بزرگ منطقه‌گرایی را اسرائیل و آمریکا می‌داند اما عربستان منطقه بدون آمریکا را تهدیدی بزرگ برای بقاء خود می‌پندارد و ترکیه نیز مداخله مثبت آمریکا برای منطقه‌گرایی در منطقه را ضروری می‌داند. عادی‌سازی روابط اعراب با اسرائیل روند قطبی شدن منطقه‌گرایی را تشدید می‌کند و نتیجه آن عدم شکل‌گیری منطقه‌گرایی درون‌زا است. در آن سو جبهه مقاومت نیز مانع از روند شکل‌گیری منطقه‌گرایی برون‌گرا خواهد شد.

۱۴۵

### منابع

ابراهیمی، نبی‌الله. (۱۳۸۶). «نظم منطقه‌ای و بازیگران خاورمیانه»، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

چگینی‌زاده، غلامعلی و حامد عسکرخانی. (۱۳۹۷). «زمینه‌های دگرگونی در کارکرد امنیتی بلوچستان: گذار در مجموعه‌های امنیتی آسیا»، *مجله سیاسی جهانی*، ش ۲۳، بهار.

جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۸۸). *چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه*، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

حافظ‌نیا، محمدرضا و حسین ربیعی. (۱۳۹۲). *مطالعات منطقه خلیج فارس*، انتشارات سمت.

داداندیش، پروین، کوزه گرکالچی. (۱۳۸۹). «بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی با استفاده از محیط امنیتی منطقه قفقاز جنوبی»، *فصلنامه مجلس و راهبرد*، دوره ۱۹ شماره ۵۶.

رسولی ثانی آبادی، الهام. (۱۳۹۹). «تجزیه و تحلیل تغییر در سیاست هسته‌ای دولت ۱۱ از منظر تفسیرگرایی فردی»، *فصلنامه دانش سیاسی*، سال ۱۶، شماره ۱.

فتحی، مهدی، اکبر بهمنی. (۱۳۹۱). «بازبینی و سنجش نیت تهاجمی و امنیتی آمریکا بعد از انقلاب اسلامی»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، ش ۳۰، پاییز.

کمپ جفری؛ هارکاوای رابرت. (۱۳۸۳). *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه*، ترجمه سیدمهدی حسینی متین، پژوهشکده مطالعات راهبردی.



گلشن‌پژوه، محمود. (۱۳۸۴). «طرح خاورمیانه بزرگ در بوت‌ه گاه‌شناسی اروپایی‌ها، اتحادیه اروپا از استقبال تا انتقاد و بهره‌برداری»، *فصلنامه مجلس و راهبرد*، شماره ۳۵، بهار.

اتوتایل، ژئوراید و دالبی سایمون. (۱۳۸۰). *اندیشه‌های ژئوپلتیک در قرن ۲۰*، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، نشر مرکز چاپ وزارت امور خارجه. متقی، ابراهیم، امیررضا احمدی خوی. (۱۳۹۴). «منطقه‌گرایی تطبیقی، همگرایی اقتصادی و استقرار امنیت»، *فصلنامه ژئوپلتیک*، شماره ۴۰، دوره ۱۱. مجتهدزاده، پیروز. (۱۳۹۲). *جغرافیای تاریخی خلیج فارس نامی کهن تر از تاریخ*، انتشارات دانشگاه تهران.

مرادی، علیرضا. (۱۳۹۴). «استوارت هال و مسئله بحران هویت»، *نشریه جامعه، فرهنگ و رسانه*، شماره ۱۴.

میرترابی، سعید و اسماعیل ربیعی. (۱۳۹۱). «توانمندی‌ها و آسیب‌های راهبردی ایران در بخش نفت»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی*، شماره ۱۱. نیاکویی، سیدامیر. (۱۳۹۴). «سند چشم‌انداز ۲۰ ساله، رقبای منطقه‌ای و ضرورت منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، شماره ۱۷، دوره ۵.

نصری، قدیر. (۱۳۹۰). «تأملی نظری بر یافته‌ها و دشواری‌های باری بوزان در بررسی امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهاردهم شماره ۴.

Busan & Weaver. (1997). **Security: A New Framework for Analysis** Publisher, Cambridge University Press CUP.

Busan & Weaver. (2003). **Level of Analysis Problem in the Post-Cold War Deterrence: The Need for Regional Perspectives**, Published by: Beograd skill center of politic.